داستان امروز مدرن و پسامدرن

حاجی زاده، فرخنده

1Lمسألهء اساسی این است که ما چگونه«ادبیات»یک متن را از آن استخراج کنیم و به عنوان نویسنده و نه به عنوان منتقد از آن‏ فراتر برویم.چون نویسنده کسی است که ساختارزدایی از بزرگترین‏ ساختارها می‏کند و اساس بزرگترین ساختارها خود تاریخ است و نویسنده جدی کسی است که ضمن این‏که با تاریخ مخالفت می‏کند پیوسته بخواهد که در تاریخ ماندگار شود.

مدرن بودن سروکار دارد به این‏که ما مطابقت داشته باشیم‏ با زمانی که در آن زندگی می‏کنیم و از آن‏جا که این مطابقت به‏ زمان ارتباط پیدا می‏کند،خودبه‏خود یک تناقض پیش می‏آید. چون کسی واقعا مدرن است که گذشته و تاریخ را درک کرده باشد. ولی هنگام نوشتن طوری بنویسد که انگار گذشته‏ای وجود نداشته.

ما در ادبیات رئالیستی پایان واحد داریم و عموما جمع‏بندی‏ اجتماعی است.به ما می‏گویند کسی از این‏جا حرکت کرده،در این‏ نقطه عاشق شده،از این‏جا گذر کرده،و به این‏جا که رسیده نفرت‏ ورزیده و...نهایتا موقعی که می‏رسیم به آخر رمان در آن‏جا همه‏ چیز جمع شده و در نتیجه تمام نخ‏های شل قصه در آخر به هم بسته‏ می‏شود و با یک پایان جمع و جور قصه به پایان می‏رسد،اما در قصهء مدرن حوادث مختلفی اتفاق می‏افتد.حوادثی که بخشی‏ از آن‏ها رئالیستی است و بخشی رئالیستی نیست(درهمه آثار پست مدرن وجود داشته)آن وجه غالب عناصر سازنده است‏ که به اثر حالت رئالیستی می‏دهد،حالت مدرن می‏دهد یا پست مدرن‏ و برای حرکت از یک نهضت به نهضت دیگر است که باید آن اصل‏ حاکم را پیدا کنیم.

اثر مدرن پایانش باز است.جمع‏بندی معمولا اجتماعی نیست‏ و هر کسی که به قصه نگاه می‏کند ممکن است فکر کند قصه در وسط قطع شده است.اما در قصهء مدرن گزینه‏های مختلف داده‏ نشده است.از نمونه‏های فوق العاده عالی قصه مدرن می‏توان‏ «تصویر هنرمند مرد جوان»اثر جویس ر انام برد.

در رئالیزم تقابل داریم.یعنی امکان ندارد که شخصیت وجود داشته باشد،زمینی وجود داشته باشد و افرادی که حرکت می‏کند عوض نشوند یعنی بین سکوت مطلق و حرکت،بین ایستایی مطلق‏ و پویایی است که رمان رئالیستی به وجود می‏آید.در رمانتیزم طبیعت‏ زیبا جلوه داده می‏شود.در سمبولیزم طبیعت قطعه‏قطعه شده است‏ و یا واقعیت از بین رفته.باید در نظر بگیریم که در رئالیزم و رمانتیزم‏ که با یکدیگر ارتباط خیلی نزدیک دراند استمرار واقعیت وجود دارد منتها هدف‏هایشان با یکدیگر فرق می‏کند و رمانتیزم طبیعت را ساخته اما مدرنیزم از این طبیعت ساخته شده ساختارزدایی می‏کند.

کاربرد«پسامدرن»صرفا معنای تاریخی ندارد و مقصود نمایش‏ پیدایی جریانی«پس از»مدرنیم نیست؛بلکه دقیق شدن،مشروط شدن،کامل شدن و شاید بتوان گفت قطعی شدن مدرنیسم است؛ 2Lبه گفتهء لیوتار«درک مدرنیسم است به اضافهء بحران‏هایش»!.مفهوم‏ بحران نقش مهمی در مباحث«پسامدرن»دارد و به معنای ساده در دور از پیچیدگی‏های نظری به کار می‏رود.

کاربرد«پسا-»نکته مهمی را پیش می‏کشد:اگر به راستی‏ جریانی تازه به گونه‏ای کامل پدید آید،آنگاه استفاده از این پیشوند «پسا-»بی‏معنا می‏شود.کاربرد این پیشوند نشان می‏دهد که هنوز جریان نخست به پاین نرسیده،یعنی دقیق‏تر است که بگوییم: همراه با بحران‏هایش زنده است.از سوی دیگر گوهر مدرنیسم‏ گسست از هرچیز پا برجاست.پس با اقدام به گسست از مدرنیسم‏ از قاعدهء بنیادین خود آن استفاد می‏کنیم.به گفتهء هابرماس با کاربرد «پسا-»بیشتر تداوم جریانی را ثابت می‏کنیم نه پایانش را.لیوتار معتقد است که«پسامدرنیسم»به هیچ رو به معنای فراموش کردن‏ مدرنیسم نیست و نمی‏خواهیم برای از یاد بردن«بربریت مدرنیسم» اصطلاح بسازیم.پس مسأله تمایز میان مدرنیسم و پسامدرنیسم‏ ذات مسأله تمکایز را هم دربرمی‏گیرد.تمایز از امکان حضور معنا جدا نیست.پرسش درباری حضور،طرح موقعیت زمانی و مکانی است. و مفهوم تمایز در سخن محور طرح دو موقعیت زمان و مکانی‏ متفاوت است.اما مکان یا فضای پسامدرن به گفتهء دریدا«تبدیل‏ مکان به زمان و زمان به مکاناست پسامدرن به این اعتبار نشان‏ می‏دهد که با«بازگست به گذشته»رویارو نیستیم.یعنی چیزی را تکرار نمی‏کنیم،بلکه در موقعیتی تازه قرار می‏گیریم و بنا به این‏ موقعیت تازه چیزی را به یاد می‏آوریم.از زمانی به زمان دیگر گذر نکرده‏ایم،بلکه دو زمان را درهم تنیده‏ایم یا داشته‏ایم.

پسا مدرنیسم روش تازه‏ای در آفرینش هنری،سخن نقادانه و نظری و تجربه عمل نیست و راهی تازه در گستره‏های هنری، فلسفی،فرهنگی نمی‏گشاید.گونه‏ای حاشیه بر مردنیسم است.و شکلی تازه از بازخوانی متن و تمایزهای متن و واقعیت‏های فردی‏ و اجتماعی خارج از متن است.به این اعتبار نفی یا نقدی به مدرنیسم‏ هم محسوب نمی‏سود«هنر پسامدرن همان هنر مدرن است،اما آن جا که این یک به حد خود رسیده باشد.»هنرمند مدرنیست دست‏ کم در لحظهء آفرینش نیت و فرآیند کار ذهنی خود را مهتر از هر چیز می‏دانست.اما هنرمند پسامدرنیست از همان آغاز در حاشیه‏ قرار دارد و اثر مهم‏تر از نیت خویش می‏داند.هر اثر پسا مدرن‏ اعتبارش را از مناسبات با متون دیگر می‏یابد.

مهم‏ترین نطریه نطریه پرداز پسامدرنیزم ژان فرانسو الیوتار است‏ که به سال 1942 به دنیا آمد.وی تاریخ را به گزارش(داستان روایی) تبدیل کرده و پسا مدرنیسم را با بحران روایت همراه دانسته است. این یکی از مهمترین نکته‏ها در مکالمهء لیوتار با فلسفه تحلیلی‏ است.او نشان داد که عنصر فعال و اصلی متن و روایت زبان است‏ اما عنصر فعال و اصلی فرامتن«بازی سخن‏ها ست».لیوتار در مقالهء «درآمدی به ایدهء پسامدرن»می‏نویسد که نبودن معنا در اثر،سازندهء اسکن‏ منش پسامدرن است.این انکار«زیباشناسی کلاسی»است که‏ سخت جان بود،اما سرانجام از میان رفت و جای دیگر می‏نویسد: «نقش ما به عنوان اندیشمند این است که دانش خود را از آن‏چه در زبان می‏گذرد ژرفتر کنیم،ایدهء بی‏جان اطلاعات را نقد کنیم.ابهام‏ چاره‏ناپذیر را در قلب زبان آشکار کنیم.»

مسأله دیگر موضوع بیگانه‏گردانی است.به‏طور کلی هر نهضت‏ ادبی نسبت به نهضت پیشین خودش بیگانه‏گردانی می‏کند.و سعی‏ دارد آن را از خودش دور کند.و به همین دلیل پست مدرن از جایی‏ شروع می‏شود که انگار همه چیز کشف شده.از آن‏جا پشت سر قصهء پست‏مدرن قصه پلیسی قرار دارد،و در پشت قصهء پلیسی هم‏ جست و جو در تخیل است نه در ابزارهای خودش در نتیجه عنصر حاکم‏ در پست مدرنیزم به جای شناخت‏شناسی هستی‏شناسی است، هستی‏شناسی روایی.و از آن‏جا که هستی‏شناسی عبارت است از این‏ که ما علاوه بر دیدن هر پدیده‏ای سر و عمق آن پدیده را هم ببینیم‏ پس ادبیات و هنر در مرکز عالم قرار می‏گیرد و هستی‏شناسی معنای‏ پیدا کردن تنش‏ها و کشمکش‏های موجود بین امور و پدیده‏ها را به خود 2Lمی‏گیرد و این به وسیله هنر خصوصا ادبیات به نحو عالی بیان می‏شود و شاید به همین دلیل است که ایحاب حسن می‏گوید:«پست‏مدرنیزم‏ مرحله‏ای است در راه وحدت روحی بشریت.»

اساس پست مدرنیزم قطغه قطعه شدگی‏است.پست‏مدرنیزم روی‏ قطعه قطعه شدن حرکت می‏کند.به عنوان مثال«سلاخ خانه شماره‏ 5»تکه تکه نوشته شده.هر قطعه یک عملکرد است.در شعر هر قطعه‏ بخشی از نحو زبان است که زبان را به درون زبان می‏چرخاند و در رمان هر قطعه به طرف قطعه بعدی که عملکرد دیگری در زمان است‏ حرکت می‏کند و مکان نیز قطعه قبلی را کاملا نفی می‏کند،در نتیجه‏ ما استمرار نداریم.ممکن است تکرار داشته باشیم.که در آن هم‏ تکرارها انگاره‏های دوقلوی همدیگر هستند،همزادهای یکدیگر،نه‏ عین هم،و اگر عمل نوشتن قوی باشد طبیعی است که هر صفحه به‏ اندازه کل کتاب لذت می‏دهد(مثل نوشته‏های اسکیزوفرنیک).به‏طور کلی دراشخاص اسکیزوفرنیک مکالمات کوتاه است.چون شخصیت‏ تکه‏تکه شده و نمی‏تواند موضوعی را از اول تا آخر دنبال کند.انکشاف‏ شخصیت در حیطهء کار رئالیزم و مدرنیزم است.گو این‏که درگذشته می‏گفتند:رئالیزم اساس دینامیزم تاریخی را بیان دمی‏کند.حال آن‏ که یکی از مسائل که پست‏مدرنیزم با آن مخالفت می‏کند همین‏ «ایسم‏ها»و ایدئولوژی‏ها ست.به‏طور کلی رمان نو و پست‏مدرن‏ از وسط شروع می‏شود نه از آغاز.یک سلسله حال‏های ناب و بی‏ربط در زمان.زمان حال قطعه‏قطعه است و اتفاقات یکدیگر را دنبال نمی‏کنند.گرچه ممکن است خواننده در ذهن خودش‏ ساختاری را به آن نسبت بدهد.اما قطعه‏قطعه بودن و آن حال را درک کردن اساس کار است.از این نظر شرح شطحیات شیخ‏ روزبهان بقلی شیرازی یک کتاب پست مدرن است،مانند تکه‏های‏ مختلف تورات یا مکاشفات(شرح شهودی لحظه).

اگر به چارچوب روایت‏های مذهبی و دینی نگاه کنیم شاید احساس کنیم که کسی که این نوشته را نوشته حتما دچار از خود بیگانگی شده،چون می‏دانیم اساس از خود بیگانگی عبارت است‏ از بیگانه شدن به واقعیت.مدرنیزم با عملکردهایی که پیشنهاد می‏کند این مسأله را پیش می‏کشد که آیا اصلا واقعیتی وجود دارد؟ وقتی که واقعیت آن قدر سیال باشد چطور ممکن است که بیگانگی‏ را به انسان نمی‏دهد.شاید این حرف یونگ درست باشد:کسی که‏ از خود بیگانه شده باشد حتما عملکرد برتری برای بیان پیدا خواهد کرد.به همین دلیل ابتدا غرق در روند تفرید عبارت است از درونی‏ کردن جهان مشترک انسان‏ها و از آن طریق درک یک جهان والاتر از جهان فردی.

پست مدرنیزم تأکید را از روایت‏های حاکم برمی‏دارد و می‏گذارد روی کسی که قادر است ذهن خودش را بیان کند.پس فردیت‏ اهمیت پیدا می‏کند،اهمیتی که حتی در دوران مدرنیزم نیز پیدا نکرده بود.

مشخصه دیگر رمان پست مدرن از نظر ایجاب حسن‏ شهری‏گرایی آن است.رمان پست مدرن سروکارش با زندگی‏ شهری است.ضمن این‏که به دنبال تغییراتی است که از نظر نکنولوژیکی در دنیا اتفاق افتاده؛در نتیجه به نظر می‏رسد که در رمان‏های پست مدرن یک نوع حرکت به طرف تکنولوژی وجود دارد.مسأله بعدی که او مطرح می‏کند بدوی‏گرایی است می‏بینیم‏ که بعضی از این ترکیب‏هایی که ایحاب حسن کنارهم می‏گذارد باهم در تضادند.اما می‏دانیم که در پست مدرنیزم کثرت ابزارهای‏ تئلید اثر مطرح است یعنی هم می‏توان درون شهر بود و هم یک‏ آدم بدوی.در نتیجه تضادها هم اجتناب‏ناپذیرند.یعنی اثری که‏ از جدال‏های ابدی بشری درست شده باشد ولی یک موضوع و یک‏ موقعیت خاص را بیان نکند.

پست مدرنیزم می‏گوید آن‏چه که ما می‏گوییم با آن‏چه که‏ قبلا گفته شده فرق می‏کند پس ما باید بی‏ساختار شروع کنیم و این‏جاست که مسأله غیر منطقی کردن عمدی زبان مطرح می‏شود. در پست مدرنیزم چیز دیگری که مطرح می‏شود فوریت حواث‏ است.و آن وقوف به حادثه در لحظه حدوث آن حادثه است.

در پشت سر رمان پست مدرن ساختار هزار و یک شب را می‏شود دید.یعنی مت قصه می‏گویم و اگر نتوانم در قصه هیجان ایجاد کنم خواهم مرد.پس زندگی عبارت است از قصه گفتن.

در رمان پست مدرن چندین جایگزین برای اثر می‏شود پیدا کرد جایگزین‏هایی که در وسط اثر پیشنهاد می‏شود.«پدر و پارامو»نمونه‏ واقعی یک رمان پست‏مدرن است چراکه در حین کار انواع تصورات‏ به ذهن شخصیت می‏رسد.بورخس می‏گید:که رمان پست‏مدرن‏ دو راه بیشتر نمی‏تواند داشته باشد یا باید آخر رمان ما را برگرداند به‏ اول رمان یا باید اتفاق دیگری که انتظارش را نداریم بیفتد.(یعنی‏ 2Lانطباق با واقعیت به وسیلهء کی که تفکر و تخیل توأما دارد به‏ خطر بیفتد.)ولی چرا در پست مدرنیزم مسأله مدور بودن مطرح‏ می‏شود؟خب اگر پایان داشته باشیم یا در طول زمان حرکت کرده باشیم.حال آن‏که‏ در رمان پست‏مدرن هر لحظه باید بتوانیم به اول رمان بازگشت‏ کنیم.خاصیت حرکت دایره‏ای در این است که از هر گوشهء دایره‏ که شروع کنیم می‏توانیم دوباره برگردیم به همانجایی که شروع‏ کرده بودیم.در نتیجه اثر قابل وقوع در هر لحظی دایره است و می‏توان گفت تعداد زیادی اثر داخل یک اثر داریم و این همان‏ پایان ناپذیری مطلق جایگزین‏ها است.حال چه اتفاقی افتاده که از رمان رئالیتی حتی رمان مدرن روی‏گردان شده‏ایم.طبیعی است‏ ما در دنیایی زندگی می‏کنیم که جزمیت را به‏طور کلی رد می‏کند عصر ما عصری است که به گذشته می‏رود درعین‏حال می‏خواهد به طرف آینده پیش‏روی کند.

1-تجربی بودن(ادبیات تجربی ادبیتی است که در آن فرم و محتوا در حال دگرگون کردن همه چیز به نفع آینده ادبی هستند.)

2-در تعلیق نگاه داشتن دیده‏گاهها.

3-آینده‏نگری

4-رفتن به دنبال دیگر مکانی‏ 5-طولانی‏نویسی

6-پست مدرنیزم به دنبال افشاست.فاصله بین ژورنالیزم و رمان پست مدرن از بین رفته،ادبیات برج عاج وجود ندارد.

به‏هرحال رمان از جملهء نتایج دل برکندن آدمی از قیود کهنه‏ و دست‏وپا گیر جوامع کهنه است و در پی آزادی بی‏قید و شرط او بدان مقصود که جامعهء مطلوب خود را بسازد و فرهنگ آن جامعه‏ را به دست خویش و به یاری خرد و تخیل خود رقم زند.در نتیجه‏ رمان‏نویسی آزادی تخیل را گرانبهاترین دارایی خویش قلمداد می‏کند. چون آزادی تخیل ترفندی است برازندهء روح لجباز و عنان گسل‏ انسانی که نخست به خلق پنداری پوچ و بیهوده همت می‏گمارد و آن‏گاه با جان و دل می‏کوشد تا برای همان پندار خود ساخته‏ تبار نامه‏ای بالا بلند از نیاکانی والا مقام و برجسته فراهم آورد.چون‏ دریافته است که تنها چیزی که او را به گذشته پیوند می‏دهد و به‏ آینده می‏برد چیزی است که زبان شفاهی را رد می‏کند و مکتوب‏ می‏شود،زیرا آن چه مکتوب می‏شود دست رد بر سینهء مرگ می‏زند. حال آن‏که بیان شفاهی همان قدر که زندگی را افتتاح می‏کند همانقدرهم آن را تهدید می‏کند.و آن‏جا که بیان شفاهی در حمایت‏ از حضور شکست می‏خورد نوشتن ضرورت پیدا می‏کند و آن‏جا که‏ نوشتن ضرورت پیدا می‏کند قصه آغاز می‏شود.و شاید از همین‏رو است که«دریدا»ممی‏گوید:رمان نوشتهء پایان‏ناپذیری است که بدون‏ گفتن روایت می‏کند و بدون روایت می‏گوید و این قانون است. قانون روایت که یکی از زیباترین رمان‏های انسانی است.چیزی‏ است که زمان انسانی دارد،تخیل خلاق داردو پشت سرش به قول‏ فوکر باید دید معاصر وجود داشته باشد تا دگرگونی مطلق به وجود آید.و با تکیه بر همین واقعیات است که می‏توانیم با اطمینان خاطر بگوییم تحولی که در ادبیات فارسی در ظرف چند دهه گذشته رخ‏ داده است به راستی نشانهء گذار جامعه ما از مرز جوامع کهن با فرهنگ‏های قومی و محلی به جامعه جدید جهانی با فرهنگی‏ جهانی و یگانه است و این حکایت از این دارد که بنیاد زیباشناسی‏ جامعه ما با این تحول به‏کلی زیرورو شده است،یعنی از زیباشناسی‏ محدود و محلی که رو به گذشته‏ها و حفظ سنت‏ها داشته به‏ زیباشناسی‏ای جهانی و نامحدود که رو به جهان آینده و رخ‏دادهای‏ غیرمترقبه و ناشناخته دارد تغییر ماهیت داده است.